این خبر برشید رسید وی را احضار کرد و از حال وی استفسار
بو خبر رشیده ایرشدی آنی احضار ایلدی و احوالندن استفسار
نمود دانست که در کوهی بعشق کسی گرفتار است ترحم کرد و وی را
ایلدی بلدی که بر کمسنه‌نک عشقنه کرفتاردر ترحم ایدوب اونی
آزاد ساخت و در گفت حیف باشد که چنین خوش آوازی را آزاد
آزاد ایلدی حیف اوله که بوکبی کوزل آوازلویی
کنند رشید گفت دریغ باشد که چنین بلبل آوازی را بنده گیرند
ایده‌لر حیف اوله که بوکبی بلبل آوازلویی قول ایده‌لر

رباعیه

ای آنکه ترا دولت شاهی هوس است
ای اول کیمسه که سکا شاهلق دولتی هوسیدر
و آزاد بنده کان ز تو دسترس است
و قوللری آزاد ایتمکه سنک الک ایرشیر
آزاد کن آنرا که بود بندهٔ عشق
آزاد ایله اونی که عشق قولی اوله
کان دل شده را بندگی عشق بس است
که اول کوکلی کیتمشه عشق قوللغی یتر

حکایت

خوب رویی را که هزار دانا از سودای او شیدا بوده
بر کوزل یوزلو که بیک عالم انک سوداسندن شیدا ایدیلر
و هر لحظه بر سر کوی او از آمدن شد سودائیان هزار غوغا چون نوبت
حسن بی سر آمد و نکبت زشتی از بام و در در آمد عاشقان بساط

انبساط

انبساط او باز چیدند و پای اختلاط در کشیدند با یکی از ایشان
انبساطلرینی دوشوردیلر و ایاغن اختلاطدن چکدیلر بریسنه
گفتم این همان یار است که یار بود و همان چشم و ابرو بجاست و همان
دیدم بو همان اول یاردر که یار ایدی و همان کوز و قاش یرنده‌در و همان
لب و دهان برقرار و قامت از آن بلندتر است و تن از آن پرورده‌تر
دوداق و اغز قرارنده‌در و قامتی اندن یوجه‌دکدر و تنی اندن توتلودر
زین چه وقاحت و بی شرمیت و بی وفایی و بی آزرمی
بونه اوتانمزلقدر و ناموسزلقدر و وفاسزلقدر و حرمتسزلکدر
که دامن صحبت از وی در چیدی و پای ارادت از وی در کشیدی
که صحبت اتکنی اندن دوشوردک و ارادت ایاغنی اندن چکدک
گفت هیهات چه میگویی که آنچه دل می برد و هوش میربود
دیدی هیهات نه دیرسن که اول نسنه که کوکل الدیدی و عقلی قاپدیدی
روحی بود در قالب تناسب اعضا و نعومت بدن و لطافت
بر جان ایدی تناسب اعضا قالبنده و بدن نازکلکی و دریدر
جلد و ملایمت آواز دیدی چون آن روح ازین قالب مفارقت
یوموشقلقی و آواز ملایمتی چون اول جان بو قالبدن مفارقت
کرد با قالب مرده چه عشق بازم و بر کالبد مرده چه عشق آغازم
ایلدی اولمش قالبه نه عشق اوینایم و اولمش کالبده نه اولان باشلایم

رباعیه

گل رفت ز باغ خار و خس را چه کنم
گل گتدی باغدن دیکنی و چوپی نیلیم
شه نیست بشهر در عسس را چه کنم
شاه یوقدر شهرده عسسی نیلیم